

در بیان کرامت حضرت جواد و جلاله
در بیان کرامت حضرت علی بن ابی طالب
در بیان کرامت حضرت زین العابدین

در بیان کرامت حضرت محمد باقر
در بیان کرامت حضرت سید الشهدا

در بیان کرامت حضرت امام رضا
در بیان کرامت حضرت امام جواد

در بیان کرامت حضرت امام مهدی
در بیان کرامت حضرت امام حسن

در بیان کرامت حضرت امام حسین
در بیان کرامت حضرت امام زین العابدین

در بیان کرامت حضرت امام جواد
در بیان کرامت حضرت امام رضا

در بیان کرامت حضرت امام حسن
در بیان کرامت حضرت امام حسین

در بیان کرامت حضرت امام زین العابدین
در بیان کرامت حضرت امام جواد

در بیان کرامت حضرت امام رضا
در بیان کرامت حضرت امام مهدی

در بیان کرامت حضرت جواد و جلاله
در بیان کرامت حضرت علی بن ابی طالب
در بیان کرامت حضرت زین العابدین

در بیان کرامت حضرت محمد باقر
در بیان کرامت حضرت سید الشهدا

در بیان کرامت حضرت امام رضا
در بیان کرامت حضرت امام جواد

در بیان کرامت حضرت امام مهدی
در بیان کرامت حضرت امام حسن

در بیان کرامت حضرت امام حسین
در بیان کرامت حضرت امام زین العابدین

در بیان کرامت حضرت امام جواد
در بیان کرامت حضرت امام رضا

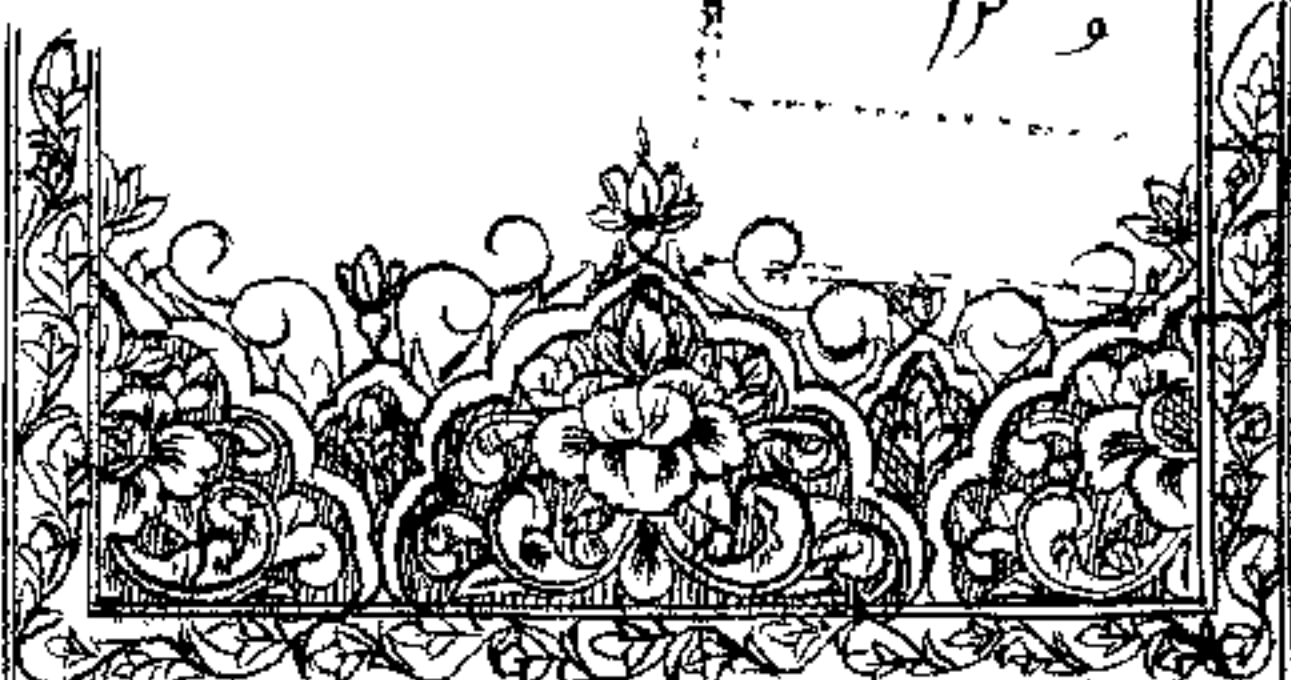
در بیان کرامت حضرت امام حسن
در بیان کرامت حضرت امام حسین

در بیان کرامت حضرت امام زین العابدین
در بیان کرامت حضرت امام جواد

در بیان کرامت حضرت امام رضا
در بیان کرامت حضرت امام مهدی

فہرست کلیات خزین

نمبر	نام کتاب	تاریخ
۱	سوانح عمری	۱۹۲۲
۲	قصائد	۱۹۲۵
۳	دیوان	۱۹۲۵
۴	متفرقات	۱۹۲۸
۵	رباعیات	۱۹۲۹
۶	شہنوی مستے بصغیر نزل	۱۹۳۳
۷	شہنوی مستے بچپن و آئین	۱۹۳۳
۸	شہنوی موسم خجرات	۱۹۳۶
۹	دیباچہ مطلع الانظار	۱۹۳۷
۱۰	فرہنگ نامہ	۱۹۳۸
۱۱	فاتحہ و خاتمہ شہنوی موسم تذکرہ العائین	۱۹۳۹
۱۲	مقطعات	۱۹۴۰
۱۳	تذکرہ	۱۹۴۵
۱۴	شہنوی خاتمہ از مصنف	۱۹۴۶
۱۵	شہنوی خاتمہ از طبعی شیوہ پشاور و شیراز	۱۹۴۹



بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ احوال تبذکره حال مولانا شیخ محمد علی حنین
که خود نوشتہ است

رباعی

نیست عالم جای پروزی که من میخواهم
آتش تن را ز خاکستر کفن میخواهم

غمر لبتی در دام بال و پر شکن میخواهم
بعدم گم نیست تاب بارانت آرستی

ایضا

خرج پرود داخل کم چون کند کس
خود را مگر ز دایره بیرون کند کس

تا کی برای گریه جگر خون کند کس
در زیر آسمان بود آسودگی محال

سخنه و نسأل التقی و نعصم لعمرة الوتقی و نصلی علی سیدنا المصطفی و آله الاعلام

لراحمه

توصیف کمال کبریا می تو کنم
جاننی که تو داوه فدای تو کنم

یارای زبان کو که شناسی تو کنم
چیزی به پساط ما تهدستان نیست

چون انسان را بهین نمره و گزین سرمایه و کارگاه آفرینش تحصیل عمرت
 و از انیت که گروهی از دانشمندان و قدر وقت شناسان بدوین کتب
 تواریخ و تحویر احوال هر بدو نیک پرداخته برخی از روزگار خود را در آن کار
 پایان برده اند و با حکمه تصنیف سیر و اخبار را نسبت بطبقات انام علی اختلاف
 مراتب هم فواید بسیارست و چون این سرگشته عمر با شفتگی تلف کرده چشم
 حقیقت ملاحظه احوال خود نمود سرگذشت ایام گذشته را برای نگزندگان
 خالی از فائده عبرتی ندید و در نقل احوال دیگران بسا باشد که ناقل را
 بنا بر سببها تخیل و اشتباه افتد اما در شرح احوال خویش مجال آن نیست
 خواست که بذكر شمه از حالات و واقعات خود که درین مجاله بخاطر مانده
 پردازد و در آن رعایت ایجاز و اختصار نماید تا طول مقال و آزارش
 عبارت مورث طلال خود نشود همان نگردد و دوستان را یادگاری و
 آیندگان را تذکاری باشد ماول از ناظران کرام آنکه بنظر شفقت و
 و ترحم نگرند و بطلب مغفرت این محروم کوی سعادت را معاونت فرمایند
 ربا آتنامن لدنک رحمة و بی کنا من امر نار شد آ +

اجداد راقم

و انا المستد بواهب المواهب محمد المدعو بعلی بن ابی طالب بن عبد اللہ
 بن علی بن عطاء اللہ بن اسمیل بن اسحاق بن نور الدین محمد بن شهاب الدین
 علی بن علی بن یعقوب بن عبد الواحد بن شمس الدین محمد بن احمد بن
 محمد بن جمال الدین علی بن شیخ الاجل قدوة العارفين تاج الدین ابوهم

المعروف بزاید اجمالی قدس التدار و احرم و ختم لی با محسنی *
 از اجداد این فقیر شیخ شهاب الدین علی لیده استار که موطن و مدفن شیخ
 گذاشته بود السلطنت لاجپان که احسن بلاد گیلان است سکنی نمود و در آنجا
 زمان باز لاجپان متوطن اجداد گردید و چند فقیر شیخ اعلی بن عطاء الدرانه
 معارف تمامی زمان خود بود خان احمد خان پادشاه گیلان نظر مستعد
 که داشته در تعظیم او مبالغه نمودی و بعضی مراتب علیه را ایشیان استغاد
 نموده در ذرا السلطنت قزوین بصحبت شیخ حلیل سباز الدین محمد عسائی
 علیه الرحمه رسید موانست تمام با هم داشتند چنانکه در شرح حدیث
 معراج که از تحقیقات عالیه ایشان است به تقریبی در فواتح آن ذکر
 صحبت خود با شیخ علیه الرحمه نموده و از مصنفات ایشانست شرح فارسی
 بر کلیات قانون که بالتماس خان احمد خان نوشته و رساله اشیات و احباب
 که مقدار دانش اوزان معلوم تواند شد و رساله حل شبهه جذرا هم و این
 هر دو نسخه سخیب ایشان در کتابخانه والد علامه طباطبای شراه بنظر فقیر رسیده
 و حاشیه مبسوطه بر فصوص فارابی و غیر تکمیل علوم در خدمت سیدالمتقین
 امیرنخرد الدین اسماعیلی استرآبادی نموده و بگفتن شعر رغبت داشته و حدیث
 تخاصص ایشانست و احوال سخنان عاشقانه اش در کیفیت و حسن بلاغت
 بی نظیر افتاده یوان بدو هزار بیت بنظر رسیده از آنجا است *

غزل

مَشُوق ز عَاشِقِ خَبرِی دَاشْتَه بَاشَد

خَوبِست مَحبَتِ اَثَرِی دَاشْتَه بَاشَد

دل رفت با تشکده عشق و نیاید	می آمد اگر بال و پری داشته باشد
مردیم ز بس ثابت و سیاره شمریم	آیا شب هجران سحری داشته باشد

وله

دل را بطاق ابرو جانانه سوختیم	قندیل کعبه را بجنم خانه سوختیم
و حدت چه حالت که خوابت نمی بری	ما خود نفس ز گفتن افسانه سوختیم

ولد ایشان منحصراً شیخ عبداللہ بود کسب فنون علم از والد خود نمود
تبعوی و انقطاع از دنیا اتصاف داشته آنچه از وجه محاش و اطلاق موروثی
حاصل آمدی بقلیلی قناعت نمودی و باقی را صرف دوستان و محتاجان کردی

سه پسر از ایشان مخلف شد شیخ عطاء اللہ و شیخ ابوطالب و شیخ ابراهیم

شیخ عطاء اللہ که ولد اکبر بود در فقه و حدیث اعمل علماء آن دیار و ورزید

و کثرت عبادت و رجب عالی داشت درس کمال در گذشت و اولاد

از نو نماند شیخ ابراهیم که کمترین برادران بود از مستعدان روزگار و اهل طریقت

و ذکا اتصاف داشته مراتب متداوله علمیه را اکتساب نموده سرآمد اقران

گردید و بهفت قلم نجابت نیکو نوشتی و خط استادان را چنان تمیج کردی

که تمیز در میان دشوار شدی مصحف مجید و صحیفه کامله مترجم با تمام سیانیده

جته و الهم حرم باصفهان فرستاده بود هر دو را بفقیر شفقت نموده بودند

خوش نویسان مشهور اصفهان از دیدن آن بهر نامی برده و در منزل

و انعام بارت تمام داشت غنای ایشان در سفایین مستعدان مستطوره

و مشهورست در شعر و معاصیقه در دست و احوالاً به گفتن منزه بودند

این چند بیت از ایشان است :

رباعی

با دهن خون جگر است زین طلب
بلی لیلی نتوان گشت چو مجنون در دشت

که در از چشم تر است ز در طلب
آنچه درینه توان یافت به طلب

دو بیت رباعی

در گلشن دهر محرم راز نبود
پنهان نتوان زهره بر داری کرد

در بزم زان نغمه پرداز نبود
بسته ز زبان کسی هم آواز نبود

فقیر و صغیرم که در نهان است و والد بلا زنی رسیدم سعادت
ملاقات آن عمر عالی مقدار بر یافتم حاکم در محفل
و شکستگی و مجلس آرائی تا آمد روز مثل او که رسیده سال پیش از
والد علما در دیه لاجورد به جریه از روی پوست یک پسر می شنید
و در وصیه انا ایشان را از پسر هم پس از پیش و در اول شب باریه کرد است

سخن خواهر

من هر چه که نهادم علی از کتابچه سرچ امین صلاح و العباده
آما والد هر چه در دنیا بود آنکی بعد از تحصیل بسیاری از طالب علمیه
نزد مولانا می خواندیم و در آنجا هم گویان می شنیدیم که در محبت
فضای شرفی با آن نماند و از آنجا که در آنجا صبر و استقامت
علیه الرحمه که آثار فضایل و مناقبش از غایت استنبار بی نیاز از اظهار
با استفاده مشغول شدند و نمونایی ریاضیه او در دست بطلک پس زمان طلای

مولانا محمد رفیع که بر فیضی بزرگی مشهور است تکمیل نموده چنان استغراقی
 در مطالعه و مباحثه یافتند که محصلین یا کمتر میسر آمده باشد و تا اواخر عمر
 بر همان منہاج بود جماعتی کثیره از اصحاب تحصیل به کت تربیت ایشان
 براتب عالیہ رسیدند و در کتابخانه ایشان که زیاده از پنج هزار مجلد بود
 هیچ کتاب علمی منظر در نیامد که از اول تا آخر بتصحیح ایشان در نیامده باشد
 و اکثر محشی بخط ایشان بود و قریب به هشتاد مجلد را که از آنجمله تفسیر فیضی و
 وقاموس اللغه و شرح لعه و تمام تهذیب حدیث و امثال ذلک بود بقلم
 خود کتابت نموده بودی فرمود که من مکرر در شبها روزی یکبار بکتابت و زیاد
 نوشته ام خطی بغایت زیبا و واضح داشتند از ایشان شنیده ام که من فرمود
 و الدم در حیات بود که باصفهان آدم و باین سبب که مبادا تو وطن اختیار
 کنم زیاده بر قدر مصارف ضروریه بحجت من نمی فرستادند و آنرا هم در
 عرض سال بچند دفعه می رسانیدند لهذا آنقدر که میخواستم برای اعیان کتاب
 زر مقدور نبود بسیاری را خودی نوشتم بعد از چندیکه و الدم رحلت کرد
 اندیشه معاوت بلا هجان از خاطر محو شد ✦
 با بجزه در اصفهان مکانی خرید بر عمارتش افزونند و عازم سفر حجاز شده
 از راه شام بطوان بیت الله الحرام مشرف شده بغداد بازگشتند
 و چندی در مشاهد متبرکه عراق بسر برده باز باصفهان مراجعت نمودند
 و از ابلی آنجا حاجی عنایت الله اصفهانی را که از اقیان و اختیار بود
 با ایشان موافقت دید آمد و جوی خود را با ایشان ترویج نمود اولاد

منحصراً در چهار پسر بود و مولود نخستین این همیاد است و سه برادر دیگر یکی
در کودکی و دو در عتقوان شباب درگذشتند.

مجملاً اگر در محاسن صفات و اخلاق کامل و عظمت و عظمت و قوت ایمان
و کمال فضل و دانش آن علامه نحر بر خوض رود سخن بدرازی کشد و بسا باشد
که محل بر مبالغه و حسن اخلاق این خاکسار کنند و هیچ فن از فنون علوم نبوی
که مهارتش بکمال نباشد و با این حال هرگز مباحثات بعلم خاکنه رسم علمای
نداشتی و با ادنی کسی از اهل تحصیل و فرمایگان معاصران سلوک کردی با آنکه
طول عمر مباحثه و افاده گذراندی از جدل بغایت محتر بودی و این شیوه را
مکره داشتی هیچ یک از افاضل را بجز تقریر و شگفته طبعی ایشان ندیده ام
علوفتش چنانکه در نظر همیش دنیا را قدرت خاکی نبود هرگز مهت بر تحصیل
مال و جاه و نیوی که ادنی تمیز او را با باندک مسامحه بوجه اکل میسر بود بگماشت
و در طبع اندیشه فزونی و تن آسانی نداشت بارها شنیده ام که می نرسد بود
لقمه نان حلالی که رازق عباد قسمت ساخته ما را کافی است و داعی بر تحصیل
دنیا اگر پرورش دیگران و اشیاء برخواهند گانست بی دولت نفس مومنه
میسر نیست و نزد من سر سخا و تمها قطع نظر کردن و و گذاشتن آنچه نیست
که در دستهای مردمست با ایشان هرگز مبادرت باستانی ارباب دول
نکردی و با جمعی از امرای و اکابر و اعیان که اخلاص داشتند و نهایت ادب
مرعی میداشتند بزرگانه سلوک نمودی عبادت و در عیش بشا به بود که در عرض
بیت و پنج سال که با ایشان بسر برده ام هرگز فعلی که در شرح مکره باشد

از ایشان ندیده ام و بعد از نیم شب در هیچ حال چه در صحت و چه در مرض
 او را بر بستر استراحت نیافته ام شش هفت سال پیش از فوت عزت
 و خلوت بر فرازش غالب آمده ترک مباحثه و معاشرت نمود و صلا پیرایان
 انتظام امور معاش اهل خانه میگردید و این فقیر را در آن باب مختار
 ساخته گاهی بطلعه مشغول میشد و بیشتر اوقات گریان بود و اکثر لیالی با
 بعبادت ایامی نمود سخن با کسی زیاده بر ضرورت نگفتی و سخن گفتن کسی را
 خوش نداشتی تا آنکه در سال هزار و یکصد و بیست و هفت هجری در
 سن شصت و نه سالگی امراض شدت کرد و ضعف مستولی شد صاحبی که
 چاشتگاه آن رحلت کرد مرا طلبید و سفارش بازماندگان و نیکوکاری
 با ایشان نمود پس فرمود چنانکه مرا بخشود و آستی خدای از تو خوشنود یاد
 وصیت من توانیست که هر چند اوضاع دنیا را بروفق مرا مینمونی و زمان
 ناسازگار افتد باید که بذلت رضاندی و جمعیت و دنباله روی اختیار
 نکنی چه عمر قلیل قابل آن نیست و در اصفهان اگر توانی زیاده توقف
 مکن که شاید از کسی باقی ماند و این سخن را فقیر در نیافتم تا بعد از چند سال
 که فتنه و خرابی اصفهان پدید آمد پس فرمود در لیالی و ایام بیشتر که بهر چه
 دست دهد و میر آید ما را فراموش مکن بعد از ساعتی چند بعالم تقابل
 فرمودند من ایشان در مقابر مشهوره بمزار بابا رکن الدین در جنب
 تربت عارف ربانی مولانا حسن دانشمند گیلانیست اما خداوند تعالی
 علیه شاد ابدی الرحمة و العظا و واسکه و ذابله و اهل و عیال

از مرتبه که در فوت آن عالی مقام تعلیم آمده بود شب افتاد

عزل

نمی نماند بسیر کفایتی بنیای خالی را
مثل چون بید مجنون گشته ام آشفته ای
حجت میکند هر لحظه یاد خرد سالی را
ندیده ام که پوشد خاک ساخل کوه عالی را
مثالی نیست در عالم مویدا میثالی را
ز خاطر مرده ام کیباره معرمانی خالی را

سپهر از حرکت اجماع حقیقت بی صفای
کشیدی تا ز دست نوازش ای خمین پیرا
تو در پیرانه سرفتی و منم در نعمت پیرم
نهانی ای عرش فوت تا کرم در خاکت
گستی تا ز هم شیرازه تالیف جسمانی
بدل آه رسائی دارم از مجموعه آتش

اولادت را هم من غریب استخط

رغبت بانثاد شمر عاوده جسمانی نوگر برخی از اسانید اعلم

اما مجمل احوال این بمقدار ولادت در روز و شنبه بیست و هفتم شهریور
ربیع الآخر سال هزار و یکصد و سه هجری در دار السلطنت اصفهان اتفاق
افتاده و هنوز چیزی از احوال ایام رضاع بیاد مانده چون چهار سال
از عمر برآمد والد مرحوم اشارت تعلیم نمود در آن آوان مولانای غلظم
طاشا محمد شیرازی علیه الرحمه که از اعلام روزگار بود و اردو صفهان نزدیک
در منزل والد علامه همان بود فقیر را بنده است ایشان برای شروع تعلیم از روی تمسک
حاضر نمود مولانای مزبور بعد از بسطه این آیات راسه نوبت تلقین فرمود
ترتیب اشتریح فی صدیقی و دیرینی امری و اخلل عهده مرین سانی یقیناً و احوالی
و فاقه خوانده نوازش فرمود در دو سال سواد خوانی و خطی بیسرا آمد

و شوقی منفرط و جمیل حاصل شده هیچ شغلی نزد من مرغوب تر از خواندن
و نوشتن نبود کتب فارسی بسیار از نظم و نثر خواندم بر سایل صرف و نحو
و فقه مشغول ساختند و بزودی فریاد فغم رسالتی چند از منطق تعلیم کردند
میرایان فن زاده و شوق به شغلت پیدا کرد و دست اندازم استادی
کردم از شرم از نگاه دشواری من تعجب مینمود و تحسین میفرمود و شوق افزونی
میگرفت چون طبیعت موزون بود و از شعر لذتی عظیم مییافتم و گفتن میل
میشد و مدتی منتهی بود چون استاد مطلع شد مرا از آن منع نمودی و والد
مرحوم نیز مبالغه در ترک آن داشتی و مرا صرف طبیعت یکبار از آن مکن بود
چیزی که دارد خاطر شد بنوشتم و پنهان میداشتم +
در سن هشت سالگی والد مرحوم اشارت نمود قرات قرآن نموده و بعد
سورانا تک حسین فارسی و صفحانی که از صلحای زمان او در آن فن مبتدا
اقران بود و دو سال قرات نموده چند رساله در آن علم خواندم و از آن
فراغ حاصل آمده سن قرات من مرغوب اسامع شد پس والد علامه
از فرط اشفاق که داشت خود بتعلیم من پرداخت شرح جامی بر کافیه و
شرح نظام بر شافیه و تهذیب و شرح ایساغوجی و شرح شمیه و شرح
مطالع در منطق و شرح هدایه و حکم العین با حواشی و مختصر تخیص و تمام
مطالع و معنی البیاب و جفریه و مختصر نافع و ارشاد و شرایع الاحکام
در فقه و من لا یحضره الفقیه در حدیث و معالم اصول و چند نسو و دیگر
در خدمت ایشان خوانده ام و هم در صفر سن والد مرحوم مرا بنده است

عارف حقایق و معارف قدوه مشایخ کرام شیخ خلیل الله طلافانی
 قدس القدر روحه که در آن وقت از حضرت گزیدگان آن دیار بود و برده
 خواہش تربیت و ارشاد نمود و قریب بسه سال سجدت ایشان میرسیم
 اگرچه کتابی مخصوص در خدمت او نتواند ام لیکن هر روزہ طلبی مسجد
 بر کاغذی بخط خود نوشته میدادند و آنرا تعلیم میفرمودند و معلوم نبود که آن عبارت
 از چه کتابست و در اصلاح و تزکیہ نفس ناقص چندان التفات و مبالغہ
 مینمودند کہ زبان از بیان آن قاصر و دل از ادای شکر آبادی و حقوق آن
 عارف کامل عاجزست الحق اگر تصور استعداد من نبودی ہر آنیہ برکات
 تربیت و انفاس آن بزرگوار بمقامی کہ بایست رسانیدی وی از اکابر
 مشایخ عارفین و جامع علوم ظاہر و باطن بود اگر خواہم کہ شمرہ از حالات
 ظاہر و کرامات و مقامات و مجاہدات و ضبط اوقات و طور معاش آن
 عالی مقام را شرح دهم کتابی شود باجملہ چون طبع ایشان موزون و احیاناً
 بگفتن شعر رغبت می نمود و مطلع ہیل من نسجن بود از ان چندان منع و زجر
 نمی فرمود بلکه گاہی امر بخواندن چیزی کہ گفته بودم میکرد و تخلص بلفظ
 خرب از زبان گہ بار ایشانست این رباعی از اشعار آن قدوه کرام ثبت افتاد

رباعی

کان نکلی جبک ریش نشین

ای شوخ بیاد رول درویش نشین

کیدم بکنا کشتہ خویش نشین

در ہجر تو دامنم گاتان شدہ است

و در ہمان آوان ایشان بر حمت حق پیوستند پس از بان والد علامہ

و شمارش تعلیم و تربیت فقیر بفاضل عادت شیخ بهارالدین کیلانی که از زمانه
 سیدان حکما را میسر توأم علیه الرحمه و از گوشه نشینان و جامع فضائل صوری و
 معنوی بود و چندی در خدمت او تحصیل نموده قدری از کتاب حیات العالم
 و رسائل اسطرلاب و شرح چینی خواندم و وادامه مرحوم مرا اشارت بمطالعه کتب
 اخلاق میفرمود و جمعی از مبتدیان اهل تحصیل هر روز حاضر شده قدری اوقات
 صرف مباحثه ایشان نموده آنچه را اخذ نموده بودم با ایشان تکرار میفرو
 و حق تعالی برکت و وسعتی در اوقات من کرامت فرموده بود و با وجود
 اشغال کثیر فرصت تنگی نمی نمود و شوق مباحثه و مطالعه میان مرا بیقرار
 داشت که التفات بذات نداشتم مگر در شبها از کثرت بیداری من والدین
 را ترحم آورده مرا نصیحت و التماس با استراحت میکردند و سودم داشت و
 آنچه را از من میخواندم مطالعه اخذ نموده مواضع مشککه را از والد سوال
 میکردم و آن مقدار از کتب مختلفه و فنون متناسبه که در اندک مدتی بمطالعه من
 در آمدند یقین از علمای متبع را میسر آمده باشد و با اینحال رغبتی بمغز و بطایع
 و عجایب بود و لذتی عجیب از آن مییافتم و لیالی و ایام جمعه را اوقات مستهزیه
 را مصروف با حیا و مواظبت باؤکار و دعوات ماثوره می نمودم بسیاری از
 نوافل و سنن عملیه ضائع نمیشد و دل را طرفه رقت و صفائی و سینه را الشرحی
 بود و ذکر آن احوال چنانکه بود نتوانم کرد و آنچه گفتم از اقوال و ذکر النعیم من
 بجمیع المساکین است افسوس افسوس چه دانستم که کار با این ماندنی بول مرشد
 و نسیب آن که بزرگ کشید و خواب کشید و کاه بگذشت نمود گرفته را باید با امر تلوی

وزیر جانگداز ناکامی ساخت *

وَبَيْتِ بَلِيلٍ سَاوَرِيٍّ عَسِيكَةٍ	مِنْ الرُّقِشِ فِي اَيَّامِهَا السَّمِ نَارِخِ
---------------------------------------	--

حسرت بنی پایان و غم جانگدازی است که درین گید و نفسی که باقی ماند
باشد و گیر امید بهبود و بهتر از آنچه مقصود نیست *

کو فصل بهاری که زمی کام بر آرم	چون شایع گل از خرقه خود جام بر آرم
--------------------------------	------------------------------------

صدق امیر المومنین علیه السلام حیث قال اخذوا زرار النعیم فما كل شارب و بوز

آسایش است آنچه بخاطر نیرسد	آن روز گار نیست که این آرزو کنم
----------------------------	---------------------------------

و هم در آن آوان از بکت تقوی و ورعی که مرزوت شده بود در مسائل

فروعیه عملیه که مواضع خلاف فقها بود اضطرابی و حیرتی رویداد و خاطر مطمئن

نبتاوی فقها و معمول بین الناس نمیشد و در آن باب فوض عظیم کردم

و احادیث را اصل و ماخذ دانسته بسیاری از کتاب تهذیب الاحکام شیخ

طوسی را در مدرس مجدد الزمان آقا باوی خلعت مولانا محمد صالح مازندرانی

علیه الرحمه استفاده نمودم و نظر در رجال حدیث و اسناد آن کردم و رجوع

کتاب استدلالیه فقها و تشخیص طرق استنباط ایشان نمودم و بر کتب فروعیه

حدیث گذشتم و در آن باب جهد موفور کردم تا آنکه در مسایلی که محتاج الیه

و معمول به بود بقدر وسع اطمینانی حاصل آمد و از تقلید محض خاصه با احتیاط

آراء و عدم عصمت احدی از مضتیان که مرضس اقدام است و موقف حیرت

فی الجمله ربانی حاصل آمد و در آن آوان بعد از نیم شب که والد مرحوم بزنجار

پیش از آنکه بنو فاضل مشغول شود تفسیر صافی را که از مصنفات فاضل مبرور

مولانا محمد محسن کاشانیست نزوایشان قرأت کرده با تمام رسانیدم و با کثرت
 مشاغل تحصیل و وظائف مرا شوقی موفور بصحبت مستعدان و موزونان بود
 و با جماعتی از ان طایفه مختلط بودم روزی در منزل والد علامه مجمعی از مستعدان
 متوقف بودم و مراسم در آن مجلس طلبیدند و از هر جا سخنان در میان بود یکی از
 حاضران این بیت را تحسین کاشانی را بر خواند:

ای قامت بلند قدان در کند تو	رعنائی آفریده قد بلند تو
-----------------------------	--------------------------

و بعضی از حضار تحسین بلوغ نموده والد مرحوم فرمود که دیوان ملام محسین
 بنظر من در آمده شاعری بان استاد است اما کلامش بی نمک است و نقد
 از جلاوت که تدارک بی نمکی کند ندارد با آنکه نمک در سخن شاید که گلو سوزتر
 باشد از جلاوت چنانکه از همین مطلع بلند او ان معنی مستنبط تواند شد و بگر تنها
 مصرع اخیر درست اقتاده مصرع اول بطبع مانوس نمیشود چه قامت را در کند
 اقتاده گفتن با سلیقه راست نیست اگر لفظ قامت نبود می و گفتم ای که
 بلند قدان در کند تو اند این کلام پسندین بودی حاضران تصدیق نمودند
 پس متوجه من شده فرمود میدانم که از شاعری هنوز باز نیامده اگر توانی
 درین غزل بیتی گفت بگو همان لحظه مرا مطلعی بخاطر رسید و چون نظر ایشان
 باز بمن اقتاده دریافتند که چیزی بخاطرم رسیده فرمود که اگر گفتمی سخنان
 و حجاب کن این مطلع بر خوانم:

صید از حرم کشد خرم بعد بلند تو	فریاد از قله اول مشکبوی کند تو
--------------------------------	--------------------------------

حاضران از جا در آمدند و آهسته آهسته از آنجا برخاستند و گفتند که

عرا بیت دیگر بخاطر رسیده بر خواندم *

شده رشک طور از آمدنت کوی عاشقان
بمشغولین که باو خروء جانها سپند تو

درین مرتبه والد علامه نیز از جا در آمد بحسین کرده فرمود که آنچه میگویم
در شعر یا محدث نیست درین مهت بیتا دیگر بر خواندم *

شکل شدت کار دل از عشق نوشتم
شاید رسد بخاطر مشکل سپند تو

و همچنین بانکه تاملی بیت دیگر میگویم تا عمل تمام خواندم و همگفته
که این طرز شعر بدیهه گفتن امر و زین مقدر نیست و والد فرمود که احوال ترا
اجازت شعر گفتن داد و آن آهه تقدار که وقت ضائع کنی و قلمدانیکه
در سر کار خود درشت برای نوشتن این نثر مرا انعام فرمود *

در همان اوان هر حادثه سخت رسیده فرتی در احوال پیدا آمد جوش بهار
و خرمی روزگار بود با جمعی یاران خود بصحرای رنم و اسب تا ختم است دویدند
بیتاد و استخوان دست راست من کوفته شد و تا یکسال با صلاح نیامد
استادان ما بر معا لجا میکرد و بدورنخی صعب کشیدم و پس از چندی که رج
تسکین یافته بود همچنان بیکار و بارگرون بود چون غوی نوشتن و ختم
تکمیل بیت چپ گرفته مسوده میکردم و در آن مهیبت و اندوه شعر بسیار
گفته ام از جمله شنوی - اقی نامه است که افتتاح آن اینست *

نه ای توئی آ که از راز و بس
بشت از تو دارند پاگان موی

من دوستی و کج میخانه
به آزادیم خط همپا نه

تخنایک هزار بیت است بغایت سنجیده و مستانه گفته شده

تا آنکه بق تعالی ازان در دولت محبت بخشید و پراگندگی محبت گریه می کرد

ذکر معدوداتی از افاضل سامریان

اکنون برخی از افاضل و معارف که در صفحین باصفهان ملاقات ایشان
 نموده و امر و بهم در آن آوازه یافت کرده اند بقیام آمد از آنجمله فاضل مرحوم
 مولانا محمد باقر محبسی اصفهانیست که شیخ الاسلام و از مشایخ میرشدین و
 فقهای امامیه بود مولفان مشهوره دارد سه چهار نوبت ایشان را
 دیده ام در هفتاد و دو سالگی در هزار و صد و ده هجری در گذشت دیگر
 عمده السادات میرزا علیرالدین محمد معروف بگلستانه است از افاضل
 و اتقیا بود و با والد مرحوم اختصاص تمام داشت بعبادت و افتاده
 بسیر میرد و برکت متداوله شرعیه تعلیقات دارد و روزگاری با سئوگی
 و عزت داشت در همان آوازه او نیز در گذشت و اولادش منباصب
 دیوانی آلوده شدند و ایشان را آن عزت و احترام نماند دیگر فاضل میرزا
 شیخ جعفر علی قاضی است وی از مشایخ بلده کمره و انا عاظم تلامذه استاد
 العلما آقا حسین خوانساری و جامع فنون علوم بود و در مدرس او جمعی کثیر
 از افاضل استفاده میکرد و روزگاری بغت و احتشام داشت منصب
 شیخ الاسلامی رسید و آن شغل خطیر را برنج ستوده تقدیم کرد و از وفور
 وزارت که در امور ملکی و قوانین معاشرت که داشت بوزارت اعظم نوبت
 یافت بعضی امرای سلطانی که در پایه آن منصب بزرگ بودند شکست
 بخار او کوشیدند و پادشاه را ازان اراده در گذرانند و رسم بکلیت

درگذشت و در حایر حسین علیه السلام مدفون شد چون با والد مرحوم
 مودت و الفت تمام داشت مگر فقیر نبخت ایشان رسیده و بگریز
 که ترا ایشان شیخ علمیت او نیز در سلاک فضلا بود و بعد از برادر خود چند
 سال درگذشت و یک مسیح الزمان اخوند سیحانی کاشانیت برزور
 فضل و کمال آماسته تمیز و داماد مرحوم آقا حسین خوانساری و بغایت
 ستوده نصال و خوش صحبت بود شعر بسیاری گفته و غنثات نفیسه دارد
 صاحب شخلص داشت این چند بیت از ایشانست +

تا چشم من زنی بهم این رشته پاره است
 پروانه با چراغ کند جستجوی تو
 دل را بجا گذاشته ز قمر زکوی تو

پیوند الفت تو چو تار نظاره است
 بلبل بگل نشان بد از رنگ بوی تو
 تا باشدم بهمانه از مهر بارگشت

در اصفهان با فاده مشغول بود تا درگذشت و دیگر مولانا می مغفور
 حاجی ابوتراب است وی از صلحای و سپهر و از صاحبان مولانا محمد باقر
 بود با فاده فقه و حدیث مشغول و اوقالش در شرعیات معتمد علیه و در کار
 با سالیست و هست در مسائل ثبوت مولانا محمد باقر درگذشت فقیر چند نوبت
 ایشان را دیده ام لیس حاجی ابوطالب نیز از محدثین بود بعد از پدر
 چند سال درگذشت و دیگر فاضل عمالیشان آقا رضی الدین محمد است
 علامه نخر آقا حسین خوانساری و از ادکیاشی علما بود طبعی بغایت دقیق
 و حکرتی عالی داشت در خدمت از بسیاری از فضلا مستفید شدند و جوانی
 درگذشت فقیر در منزل والد نبخت ایشان رسیده و دیگر فاضل عارفان

میرزا باقر قاضی زاده است از دانشمندان روزگار و صاحب طبعان بود چون سکنی در محله عباس آباد اصفهان داشت بقاضی زاده عباس کی با معرفت بود در اکثر علوم ماهر و با فایده مشغول و اوقاتی منتظم داشت با والد مرحوم مربوط بود تا رحلت نمود و طبعتش گفتن شعر رغبت نمودی از ایشانست *

فصل گل و موسم بهار است	گلزار بزرگ و یومی بار است
بیشب ماه تیره روزان	چون چشم سفید گشته تار است

دیگر مرحوم مولانا شمس الدین محمد است خلف فاضل مجتهد مولانا محمد سعید کیلانی وی از جمله مستعدان و جامع کمالات صوری و معنوی بود بعد از تحصیل بسیاری از فنون علمیه ذوق سلوک و ریاضات بر او غالب شد و طرفه شوری و استغراقی و بیافر و گرفت ترک علوم ظاهریه نموده بحاجی عبدالقادر عاشق آبادی اصفهانی که خود را از مشایخ زمان میدانت و مردان داشت نسبت ارادت و رست کرد و در حیات والد خود و غنفلان شباب در گذشت و پس از مدتی والدش که از اعاظم علما بود رحلت نمود با والد فقیر ایشان را مودتی قدیم بود و پسر دیگر مولانا محمد سعید مذکور آقا سعید است که از دانشمندان و در ریاضیات مهارتی کمال دارد شنیده میشود که تا حال در حیات و بلاهجان سکنی نموده دیگر جامع الکمالات مولانا حاجی محمد کیلانی است وی از مشایخ طلبیه و بغایت حمیده خصال بود در اصفهان توطن اختیار کرد و در خدمت مجتهد مرحوم مولانا محمد باقر خراسانی که از اعاظم علما بوده تحصیل نموده بود و در شهر سلیقه مستقیم داشت اشعارش مشهور است و در هر ماه

یکدیگر نوشت بمشراک و الدامن چند روز توقف نمیداد و بحق نیابت هموار و پیرهن گام
بود و در اصفهان رحلت کرد و این چند بیت از اشعار اوست *

ششوی

از گداز شمع باشد شعله با پانزگی
نی بکار خویش بهم نمی بکار و گیری
سینه انداز پهلوی مظلوم غلام زندگی
چون چراغ روز میوزد مرا این زندگی

ایضا

دل روشن به قریب بود عشق آشنای گداز
چنین گرفتار پیش بچکان تیر است با نام
اگر نبود که آبش شود اول بود اگر بود
پیش نرون خمیابم سنگ آهین را با گداز

وله

صبوح در پای خم آمد مرا مینا بسنگ
در چنین وقتی نیاید هیچکس را با بسنگ

توصیف اصفهان با ذکر تراز محاسن و لطافت اصفهان

و در اصفهان انقدر از افاضل مستعدان بودند که اگر استیضای اسامی ایشان
شود بطول انجامد و بحق آن به اجمیت شعر شطبی در محمود عالم توان یافت
و بارها حل الشبایح استیضه

و اول از غرض مس جدیدی تراها

هوایی بان اعتدال و قوت و لطافت و ذلی بان گوارائی و شهرت بان شکوه
و رونق و لطافت و تراست و کثرت عبارات عالیه و آثار قدیمه و جدیده
و انبوهی ناز و نعمت و ربیع مسکون نشان نداده اند بهمان تربیت و تکمیل نفوس
و ابدان انسانی از تاثیرات آن سرزمین است همیشه نشانی افاضل و اکابر

و مستعیران و هنرمندان بوده و هر قدر در توصیف خصایص جمیل آن گویند
 شود هنوز ناگفته ماند اگر موثمنند جهان دیده آفاق گرویده بان بلده رسیدی اقامت
 نموده هم فرصت یافتی بر آینه خصوصیات و جهات امتیاز آن بر کل جهان
 آگاه گشتی سخن معیشت و ران برای فقیر و غنی و مسافر و مجاور یکسان و تحصیل
 هر کمالی و هر گونه نعمتی غیر آسان ابالی آن از هر طبقه بفرست و ذکا و مردی
 و مردمی و مروت آشنا جمهور خلقت سلیقه حیا و عفاف و رغبت بطاعات و
 مرضیات آراسته مدارس و معابد بیشمارش طول لیالی و ایام ریاضت عبادت
 سعادت مندان و حق طلبان مهوره و برکت معدلت سلاطین موثمنند
 دین پرورد و ماثر علماء و اکابر فیض گستر در طبایع قاطبه عوامش مراسم و قوانین
 ستوده و روشهای پسندیده متطبیع و معمول و امور مکرره و اعمال مذمومه بقا
 نادر و مستور بود حکیم شرفانی شاعر مشهور و یکی از شئیوات خود بهت در روح
 توصیف آن نموده و گفته *

مثنوی

<p>سنز زنده از پدر صفایان در کنگره اش فلک حصار می کانداز شکست روزگارش یک کوچ گرفته هر دو ما و صد وقت درو شود یکدم یک کوچ شب سیاه زاوست</p>	<p>گردون پدرست و مادر ارکان محکم چو بنای دوستداری پیچ و خم است از آن حصارش سپه شرق و چه غرب را در و جا از غایت بسط آن معطنه یک خانه طلوع با مداد دست</p>
---	---

یکدیگر نوبت بمنزل والد آید چند روز تو قضا نمید و اکنون بغایت هموار و پر بهر گام
بود و راضفان رحمت که رو این نیکو نیت از انشا دوست

تفسیری

از گداز شمع باشد شعله بر پا بندگی
نی بکار خویش اجماعی بکار دیگری
نیکم از پهلوی مظلوم ظاهر زندگی
چون چراغ روز میوز و مرا این زندگی

ایضا

دل روشن بقرب پیوست عشق آشنا کرد
چنین گرفتارش چکان بر آید بانم
اگر خواهد که آب تنش شود اول هوا کرد
پایان رون غمبارم سنگ آهین ربا کرد

ترجمه

سجده در پای خم آمد مرا دنیا سنگ
در چنین وقتی نیاید بچسب راپسنگ

توصیف اصفهان با ذکر سوره مجاز و اساطیر اصفهان

و در اصفهان انقدر از افاضل و مستعدان بودند که اگر استیفا می آید
شود بطول پنجاه و دو ساعت آن بر اجماع منظمی در همواره عالم نتوان یافت
و بارها حل اشباب استیفا

و اول از غرض مس جدیدی تراها

هوانی بان اعتدال و قوت و لطافت و آن بان گوارائی و شهری بان شکوه
و رونق و لطافت و نراهت و کثرت نهارات عالیه و آثار قدیمه و جدید
و انبوهی ناز و نعمت و ریح مسکون نشان نداده اند همانا تربیت و تکمیل نفوس
و ابدان انسانیه از تاثیرات آن سبز من است همیشه نشانی افاضل و اکابر

و مستعدان و هنرمندان بوده و هر قدر در توصیف خصایص جمیله آن کوشیده شود هنوز ناگفته ماند اگر چه شمنند جهان دیده آفاق گرویده بآن بلده رسیدی اتفاقا نموده عمر و فرصت یافتی بر آینه بخصوصیات و جهات امتیاز آن بر کل جهان آنگاه گشتی در معیشت و روان برای فقیر و غنی و مسافر و مجاور یکسان و تحصیل هر کمالی و هر گونه نعمتی و آسان امانی آن از هر طبقه بفرست و ذکا و مروی و مروی و مروت آشنا همه در خلقتش جلوه حیا و عفان و محبت بطامعات و مرضیات آراسته داری و معا بدیشارش طول لیالی و ایام بر ریاضت عبادت سعادت مندان و حق طلبان معموره و برکت معدلت سلاطین موشمنند دین پرورد ماثر علماء و اکابر فیض گستر در طبایع قاطبه عوامش در اسم و توان ستوده و روشهای پسندیده متطبیع و معمول و امور مکرره و اعمال مذمومه باقی نادر و مستور بود حکیم شفقانی شاعر مشهور در یکی از غنویات خود بهت در وصف توصیف آن نموده و گفته *

غنوی

<p>منزله زنده از پدر صفا بان در کنگره اش فلک حصاری کاندز ششم است روزگارش یک کویچه گرفته هر دو با داس صد وقت درو شود بیکدم یک کویچه شب سیاه زاوست</p>	<p>گردون پدرست و مادر ارکان محکم چه بنای دوستداری پیچ و خم است از آن حصارش چینه شرق و چه غرب را در جاب از غایت بسط آن معطنه یک خانه طلوع با مدار دست</p>
---	---

<p>کشش جامی دگر زمان بود چه کافشا نده اوست جان آگاه اوراک گیاه گشت زارش یوتان باشد گدای فطرت هر گام طایفه فتاده هم عهده کشای و هم رعد بند اطمنال شفا در استیغند خلد سبت که نمر او هزار است</p>	<p>سعد بار بواج سر شد مهر زان آب و هوا تبارک الله قطرت کل کس مبعوی خارش برو که این بهسان حکمت هر کوچ مسئله ستاده بازار یکان او حسد مند او باشش بجهت آفرینند انهار بهشت اگر چهار است</p>
---	--

تا آنکه از آسیب عین الکمال و حاوثة رفو کار بان مصرا غلتم
 از خرابی و ویرانی در گشتگی ساکنان و دو و مانعهای قدیم رسید آنچه رسید

<p>سوار علیسا ان سحر و تعدل زر خندان سرو سخی خالی نمی چین بر جامی خنک و نامی نمی آید از زخمت و زخمت ما بال حکم سحر سیم الکفن</p>	<p>ولابدان تعناک یواست از روی یار خرابی یوان بی بختی بر جامی طلع جام می که ران با بستند بنوا تصور آونی تحت الثری ستمنا</p>
---	---

و هنوز هم که خرابی آن مصر جامع بنصاب کمال رسیده بهترین مسمومهای
 عالمست کسی که اوضاع سابقه آنرا شاهن نگرده باشد چون بان دیار در آید
 چنان بندهار و که خرابی گشته نشود و اگر طغیان تعدی و نیران ظلم عادلان
 اندک پیشی گیرد بیشتر دنی برهوق در همان نخستین باز آید و از اطراف جهان

رجال رجال شود عمر با الله تعالی بالعدل والانصاف *

خدمت رانم

در خدمت والد مرحوم از اصنافان گویان بود که حدودی از افاضل معجزان
رحمهم الله ورو و بلاجان

مجتلای والد مرحوم را بشوق ملاقات برادر و ذوی الارحام اراده رفتن بلاجان
از خاطر سر بر زد و مرا همراه گرفته با نصاب خدمت نمودند و در هر منزل بعد
از نزول احویات شرح تجرید و زبدة الاصول با در خدمت ایشان میخواندم
در افاضل و اعلام که در آن سفر ملاقات شده فاضل محقق میرزا
حسن شمس مرعوم هم از آنجا عهد المذاق لاجبیت در راه المومنین رقم که
موظف نش بود در من کمالیت و او اخراجات سعادت خدمت ایشان
یا همه در راه شریفه ایشان با ملاقات شریفه دارد چون شمس تقی
در عقاید دینی و جمال الصالحین در اشغال در سوال تقیه و غیر آن *

دیگر از افاضل حاجی محمد شریف بود همدان بلخ خدمت ایشان
رسیده ام حاوی فنون و شرب بغایت صافی و ذوقی کامل داشت
دیگر از افاضل سید العلماء میر محمد ابراهیم قزوینیست جامع معقول و منقول
و از اقیانیا بود و در سلطنت قزوین ایشان را دیده ام و دیگر سید افاضل
میرزا قوام الدین محمد سیفی قزوینیست فاضلی شریفی خاصه در فنون منقول
امام بود شعر عربی و فارسی نیک گفته و بغایت ستوده خصال بود همدان بلخ
او را که صحبت ایشان نمودم در هر دو سید عالم ایشان تا حدی سوال

قبل ازین در حیات بودند و در گذشتند +
 با بجله چون وصول بلاهجان روی داد در منازل قدیمه نزول و نبردست
 عم عالمی مقدار و سایر افاضل و اعیان و مستعدان آن دیار رسیدم قریب
 یک سال در آنجا بسر رفت و جمیعتی تمام داشتیم و در آن روزم بذاکره و
 مباحثه مشغول بودند و در آن مجلس از مستفیدان بودم و با شارت الد
 رساله خلاصه الحساب را در خدمت عم مرحوم استفاده نمودم و گاهی بوضع
 دلگشا و منزهات آن ولایت بسیر و تفریح رفته مکانهای دلکش نظر میسید
 و صحبتهای خوش روی میداد +

ذکر ششم از احوال مملکت گیلان

مجموع ولایات گیلان خاصه بلده لاهیجان در سبزی و خرمی و مهموری
 و وفور گل و لاله و کثرت میاه و انهار و تشابک اشجار و اثمار گرم سیری
 و سرد سیری در ربع مسکون بی عدیل و نظیرست عالمیت جداگانه مشابه
 آن یافت نشود و شهرهای معتبره معموره و عمارات عالیه مزینه و قلاع قیمیه
 دارد و از قدیم الایام باز همیشه معمور و مسکن سلاطین ذی شوکت بوده بطلب
 و رمیانده بادشاه صاحب دستگاہ انقسام داشته هوامی در حمایت
 رطوبت و اعتدال دارد و حسن معیشت و نعم خلقش بدرجه کمال و از
 اکثر ممالک عالم ممتازست در جمیع ماکولات و اقسام طبوسات و صنایع
 ضروریات آن ملک راهیج گونه حاجت بخارج نیست و آنچه در اکثر ممالک
 حاصل و همیا نمواند شد اینجا پسر و سهل الحصول و به قید و همیا مستعد در اکثر

باستفاده تفسیر بضاوی و جامع الجوامع طبری و امور عامه شرح تحریر خود
 و نزد مولانای فاضل حلی و محمد طاهر صفهانی که محدث و فقیه زمان بود کتاب
 استبصار شیخ طوسی و شرح لمعه و شقیه قرائت کردم +
 در آن زمان صیت دانش قدوة حکما شیخ عنایت الله گیلانی در جماعت
 که در صفهان با فاعده مشغول بود و با والی مرحوم دوستی داشت مرا خواند
 استفاده ساخت و خدمت ایشان منطق تجرید که از آنها برگزیده است
 با کتاب نجات شیخ الرئیس شروع نموده بانجام رسانیدم و تا آن حکیم دانش
 در صفهان بوجه نسبت استفاده در میان بود پس بزم گیلانی شدند در نزد
 رحلت کردوی از طایفه میر قوام الدین حکیم مشهور و در حکایات و سایر
 استاد و حاوی اثر حکما بود در تحصیل مراتب عالیه ریاضات عظیمه کشید
 ذوقی عجب و ملکه قوی داشت فقههای ظاهر عین مورد التفاتش نبودند
 رسم ایشانست نسبت بقایید حکما و اخوان از شریعت مقدره پیدا
 و در شاه حسن انصاریست +

پس بخدمت سید المبحرین امیر سید حسن طالقانی رحمه الله که از اعاظم علمای
 و اکابر عارفان بود رسیدم کتاب مفوض الحکم شیخ عربی بساده میفرمود
 با استفاده مشغول شدم و شرح بیباکل النور نیز در خدمت ایشان خواندم
 شفقته عظیمه در دست در هیچ فنی از علوم نبود که آنحضرت کمال نباشد
 مسائل حکمت را با مشاهدات صوفیه الطریق داده معلوفی عظیم در اظهار
 مراتب طایفه و حمد و ثناء قوت تقریر و مباحثه اش بشابه بود که احدی

فردوسی را بدید و بعد از آن برای سخن گفتن نبود و اخصاص و استفادۀ فقیر و فقیرت ایشان را ستودار بود تا در اصفهان رحلت نمود بعضی طلبه ظاهر و می را نیز غایب است
 بقایای فقیر استفادۀ از شرح اقدس نسبت میدادند و
 و التماس اعداد را جاهلوا

از احوال در روزگار آن بنده مریدم مخفورا قاجال الدین محمد خاوند است که
 در کابل و علمای آنجا حسین طاب ثراه بود و از غایت اشتیاقی نیاز از آنجا
 فقیر گردید به استه استفاده از ایشان رسید ام لیکن مکر شرف حضور
 ایشان دریافت در سن که دولت با اصفهان رحلت نمود و در جوار و اول
 مدفون گردید روزگاری با فادۀ و غیرت و احتشام گذرانیده بغایت مقد
 و حمید شده است بود و

دیگر از علمای ایشان اثرند مولانا محمد گیلانی مستور بسراپ بود و می از
 مجتهدین عصر و صاحب و روح در هر تمام و مدت بود که در اصفهان متوطن شد
 با فادۀ مشغول در روزگاری بسیار داشت با والد مرحوم ایشان از الفت و
 صداقتی خاص بود مگر فقیر نسبت ایشان رسیده و تحقیق مسایل نموده
 در کبرترین رحلت نمود و در آن بنده مدفون شد و

و در آن آوان فقیر را تحصیل علم طلب میل افتاد قدری از کلیات قانون
 و بعضی مقاصد آن نمن را نزد جاکینوس الزمان حکیم مسیما می مشهور که طبیب
 دانشمند معمر بود و بمعالجه مرضی و تعلیم اکثر اطبای آن شهری پرداخت استفاد
 نمودم شبی بمطالعۀ مشغول بودم وقت سلح و الحمد لعلمه رحمه الله نزد من آمد و

در اطراف سن کتابهای طب بود و با آنها مشغول بودیم چون سوال نمودیم و گفتند
 که بان فن فرورفته اعم مر از ان همه اعتبار و مشهور در ان منع فرموده گفت اگر
 کسی را اعتقاد بفرست باشد آنچه طلب در دست است اما ترا آن تعیین و اعتماد
 بطلان می نماید بزرگوار حاصل آید من می گویم که فلسفه را بدون ترا نمی توان
 یافت و فلسفه نیز بزم خود را می خورد و شخص چنین طویل المیترتوا اثر بر ویس و این چه
 بگویش این بخت و دیگر است و مرا نوازش بود عاقل بود بر خاسته

پس از چندی بخدمت فاضل محقق میرزا محمد طاهر خلیف میرزا ابوالحسن قزوینی
 که در ریاضیات و اواسط حکمت نادره زمان بود رفیق مدتی تحصیل ریاضیات
 رسایل بیات شرح کرده و تحریر اقلیدس و تحریر محبتی و قوانین حسابیه
 پرواضح و فاضل در آن سال قبل از این در بیات بود و بیعت نمودند

انسان را زار می آید
 در خایق ادیان مختلفه و آرامی متحالی تا بیاید

پس شوق باطلاع رسایل و خایق ادیان مختلفه و احباب اهل بریا رسید
 در با علمای طبقه نصاری و پادریان ایشان که در اصفهان جمعی کثیر بودند
 آشنا و مختلط شدند و معارف و دانش هر یک از مودم یکی از میان ایشان
 اختیار داشت و او را خلیفه او انوس گفتندی عربی و فارسی نیکو دانستی و
 منطق و بیات و هندسه را خوب بود و بعضی کتب اسلامی نیز بطالع اش
 رسیده بود و شوقی بتهجیر بعضی مطالب داشت و از خود و مردم اندکات
 علمای اسلام بدان طبقه از مشهور و معروف بازمانده بود صحبت مرا مختص شد

و پس از چندی که از منتهای دافعات من آگاه شد اخلاص و محبتی استوار
 را در دلش آید و در آن وقت و بشریح آنرا بر دم و تحقیق عقاید فروعات
 آنجا که در کتب ایشان را مشاهده کردم و او نیز گاهی
 در شیوه و نحوه تفسیر و تخریج مختلفه حقیقت اسلام را بر او تمام کردم
 و او از همه آنها که در کتب ایشان در بابیت بظاهر دریافت تا وفات کرد
 در میان یهود و مسکین و صفا که از عهد موسی علیه السلام بر عم خود
 میآید و در شهر آن بر شایسته تمام اعلام ایشان بود او را عظیم ساخته و مکرر
 پذیرفته و او را منزل خود آورد و از تورات بیاموشتم
 و در همه آن را نویسم و از حقیقت آنچه در دست ایشان است آگاه شدم
 و کتب آن طبقه را بنامت محمدیم الشهور و از تمیز و فکر بگانه یافتیم عبادت
 و تصدیق ایشان را در حقیقت بامانی نیست *

و همچنین باختلافات مذہب اسلام بر دو ختم و کتب هر فرقه و سخنان هر یک
 را پی بر دم و منصفانه و مشتاقانه ملاحظه کردم و از هر فرقه هر جا کسی میآید
 که بطریق مذہب خود داشت با او صحبت میداشتم و استعلام مقاصد سخنان او
 می نمودم و درین وادی مرابا ارباب ارای مختلفه آن مقدار گفت و شنود
 رویداده که خدا و اندر در ضمن این مشاغل کتب متداوله را در رس میگفتم
 و حواشی و تعلیقات مینوشتم و بتقریبات رسایل میفرودم و تحقیقات مختلفه
 تحریر می نمودم و اکثر را اول بنظر فضلاء آن فن رسانیده طبعیان حاصل میکردم
 و هر مورد تحسین ایشان میشد و از برکت تائید الهی تا این زمان هرگز نشد

که در موضعی از صفات من ستمی و خطائی ظاهر شود و من التذالیا میزند به اهتمام

سایخه انجذاب لفسانی هاشمی احسانی

و در آن ایام از حوادث و واردات غریبه بجز به حسنی و شیوه زیبا شامیلی بود که
که دل را شایسته ساخت *

نمودی نشانی ز جمال و بست لکین

و در جهان بهم برآید سر شور و شکر ندامت

تا در نشینان کاخ و باغ را طرفه شور می در افتاد و در دل مهیست در
فقت و آشوبی برخواست *

ما درین سحر در سر میخانه نهادیم
در حسرت من صد زاهد عاقل زند آتش

اوقات دعا و روزه جانانه نهادیم
این داغ که ما بر دل دیوانه نهادیم

عند لیب دل شوریده حال لکلبانگ بلند این پرده سرانیدن گرفت *

فاش میگویی و از گفته خود دلشادم
نیست بر لوح و لیم خرافت قامت یار

بند و خشم و از پر و در جهان آزادم
چکنم عروت و گریه خرد و کس تمامم

طرفه ترا نگه دل و نتا دکان و خاک نشینان آن سرگومی از چند و چون بیرون
بود و این بیت در زبان من *

ای گل ز همین مهر که من تو بگرم است

هنگامه صد سوخته خرم تو بگرم است

شی با جمعی از یاران موافق و دوستان صادق بیاعی رفتم مولانا علی
کوساری اصفهانی خطاط مشهور که مع کمالات صوری و معنوی و نادره روزگار
بود و در حسن صوت و سر آمدن نغمه اش ثانی عجزه داودی حاضر بود و نیم شب
پرده ساز کرده نخست این بیت خواندن گرفت *

اشب بیا تا در چوین ساجیم بر چمانه را | تو جمع و کل را و افغان کن من طبل بر و اندرا

این سوخته را حالی پیش اند که لقمیری نیست هزاره باره کالبه عنصری بر
سلطان روح منی ساخته باشد و تا صبح ترانه او همین بیت بود میگفت خاموش
عیشد و پس از غلظه جان سرانیدن میگرفت

پس از چندی مرا خار خنده حسب پیش آمد شیخی و جی در مفاسل بدید آمد صبح
شمارت نموده تمام مفاسل برین را فرو گرفت و از حرکت بازماندم جمعی
از طبایععالجه آه بند و تجویز قهری و آشناییدن چوب چینی کبر و بند و برین کسب
همه بودیم در احوال و شوار بود از جمله اطبا میرزا شریف خلیف حکیم حلال الدین
مشاوره از عیالک اطبا و تجلیه علم و صلاح آرا سنگی داشت بعد محالیه تدبیر
ویر بود و مشغول شد در سه روزه چون برین گذشت طبیب مزبور خود بهمان
آزاد شده بر لبه تراقتا و درین حال غزلی گفتم که مطلع آن نیست

مطلع غزل

بجویم عشق اگر گشتی مرا ممنون با حکم | گناه زیاد بیدر و یارب بیت حیرانم

و ازین غزل است

کتاب عشق لوح دل بود در شب خنجر | نگو کردی بسطرن کشیدی خطاطانم

پس از دو ماه حق تعالی ازان وجع مزمن شفا بخشید و باز تعلیم رو چشم

تدوین دیوان اشعار

ذکر خلاصه ادوای میر عبدالغنی مرحوم

در آشنای آن آزار چون معطل مانده بودم شعر بسیاری گفتم و قدرت بر نوشتن

نداشتم و دیگران مینوشتند و آن اشعار را الحق آوردم و اثری دیگرست پس
اشعاری که از بدایت تا آن آوان جمع آمده بود فراهم آورده یوانی مرتب شد
مشتمل بر قصاید و مثنوی و غزلیات و رباعیات و تخنیا هفت هشت هزار
بیت و آن دیوان این خاک راست و در میان مستعدان ادب شد
در رغبت بگفتن و صحبت شعر افزونی گرفت و شعر درست مستحسن را
در مذاق من طرفه تاثیر می بود *

و از آن همه موزونان و سخنوران که صحبت ایشان دریافته ام یک کس را
دیدم که جمیع اطوار و عوالم شعر فارسی چنانچه باید میرسد و حق سخن او را
ادامتیوانستی کرد و دیگری را تا این زمان دریایه اندیزه ام و می میرد عبد الغنی
تفرشی است از احاد فاضل مرحوم میر عبد الغنی تفرشی تمیذ میرزا ابراهیم
بهدانی مشهور که در عهد شاه عباس ماضی از مستعدان بوده و در گذشته

با بچه میر عبد الغنی که از دوستان و معاشران فقیر بود و بمجموع اولاد حسرت
یقندی بابا الغر باوصاف کمالات آراسته سلیقه در نهایت استقامت
و قطری بنجایت عالی دهشت اکثر متداولات علیه راطی نموده در شعور
و ذکا و ذوق و وجدان آیتی بود اگر چه شعر بسیار کم گفتی چنانچه مجموع فکر
ابکارش بیک صدمت نرسد اما چنانکه باید گفتی متانت و علاوت کیفیت
سخنش را نسبتی با شعار همگان نبود و در نکته پروری و در سخن رسی نظیر او را
ندیده ام تا وی در حیات بود فقیر بدوق سخن سخن او شعر بسیاری میگفتم و او را
پس عظیم الغنی بود و این رباعی از ایشان است *

رباعی

عمری بره و فاشتیم عبث	دل خیر تو بدگیری نبستیم عبث
در کوی تو قرب هرگی بیش ازناست	با اینهمه استخوان شکستیم عبث

تا آنکه در شباب با صفهان در گذشت و داغ فراق بر دل اجباب گذاشت
 اللهم اغفر له واجعله عندک فی اعلیٰ علیین *

حرکت راقم حروف

از اصفهان بدار انقض شیراز ذکر بعضی دیگر از اساتید اعلام و ثقات کرام
 پس تقریب نهضت چند کس از دوستان و یاران آزاده بصوب دارالافتاء
 شیراز مراجع شوق دیدن آن بلده گریبان گیر شده بعد از التماس اجازت از
 والدین روانه آنفصب شدیم و بان بلده رسیده صحبت افاضل و اعیان و مستغنیان
 آنجا دریافتیم و بان سرزمین عراق العسی و الفتح پیدا آمد و تا بوده هم وقت من خوش بود
 دارالملک شیراز از بلاد معتبره فارس و تا بوده چه در اسلام و چه پیش از اسلام
 مجمع مسکن افاضل و موبدان بوده اگر چه در آب و هوای آن قوت و لطافت
 چندان نیست اما باعتبار است رغابت امور و منور النعم معابد و مدارس
 و بقاع انجیر در آن بسیار و کوشهای کبفیت دل نشین دارد و شیخ سعدی شیرازی

اگر مصر و شام است اگر بر و کسیر	همه رو ستاق است شیراز شمسیر
---------------------------------	-----------------------------

با جمله مولانای اعظم استاد العلما مولانا شاه محمد شیرازی رحمة الله و بان
 بود بسام کتاب اصول کافی و در مدینه ایشان مشغول شدم و اکثر اوقات
 شبانه روزی در خدمت او استفاده میکردم و نسبت بمن اشفاق غفیر داشت

فناصل مذکور از نواد در روزگار بود و تبعی عظیم و حفظی قوی و عمری طویل داشت
 و در آن صحبت بسیاری از علماء و اکابر عرفا نموده اکثر ممالک عالم را دیده بود
 و در تحصیل مراتب عالیہ و تکمیل نفس ریاضتها کشیده به شایخ و اولیا اخلاصی
 تعلیم داشت و بنفایت ستوده اخلاق و کریم الذات بود و قریب یکصد سی سال
 عمر داشت و همه را صرف نشر علم و حق طلبی و خیرخواهی عباد نمود و چند رساله
 در حدیث و حکم و تصوف از مصنفات است تا آنکه بعد از چندی از ورود فقیر
 بان بلده رحلت کرد *

و دیگر از افاضل آن شهر مولانای محقق جامع المعقول و المنقول اخوند سیسای
 نسومی علیه الرحمه بود و بتدریس اشتغال داشت وی اعظم تلامذه آقا حسین
 خوانساری و قدوه فضلاى عهد و سجدت ذمین و حسن سلیقه و تجربه و در جمیع علوم
 اشتهار داشت و منصب شیخ الاسلامی فارس بخدش مرجع و مدرسش مجمع
 طلبیه آفاق بود و در خدمت ایشان نیز آفریده و مباحثه بر درختم و طبیعیات
 و کلامیه و شرح اشعار است و حواشی قدیمه و جدیده در تفسیر آن استقامت نمود
 تا آنکه بریده شاعرانه بر حمت اینوی پیوست و احسن از شیخیه و فضلاء ایشان
 بود که در مباحثه سلیقه مستقیم و طبیعی شگفته داشت در شعر عربی و فارسی و معانی
 و لغت عربی و فارسی نهایت قدرت یافته بود و تصانیف عرفی و درج میرالمؤمنین
 را در آن زمان در آنجا یافت و در فارسی از اشعار شایسته شریف و آرد

تاریخ احوال

تاریخ احوال

از تربیت آب حیات گل رویش	فرد است که آن سبب زوق کشته کلابی
--------------------------	----------------------------------

دیگر از مشاهیر فضیلتی آن بلده مولانا لطیف اللہ شیرازی علیہ الرحمہ بودند
از فحول علماء و تلمیذ فاضل معارف مولانا محمد محسن کاشانی رحمه اللہ بود خدمت
ایشان رفته مدتی با استفاده حدیث و معارف دیگر گذشت و بعد از گذراندن
کتاب وافی که از مصنفات ملا محسن مرقوم است اجازتی مفصله بحجت نقیسه
مرقوم فرموده بود تا آنکه درس کبولت در گذشت +

دیگر از افاضل آن دیار معارف مولانا محمد باقر مشهور بصوفی بود بنجابت
و دانشمند و عرفانی کمال داشت در خدمت ایشان کتاب تلویحات شیخ اشراق
و قدری از قانون خوانده ام هم در آن بلده بعالم بقا پیوست +

دیگر از اعلام آن مقام شیخ محمد امین شیرازی بود بعلیه علم و سداد آراست
مکرر با ایشان صحبت داشته ام بعد از افاضل مذکوره در حیات بود در گذشت +
دیگر از افاضل و معارف آن شهر جامع الفضائل مولانا محمد علی شهبوبسکا
بود موجدی دانشمند و مدرس مدارس شیراز و در فنون علوم مهارت داشت
و از تلامذه مولانا شاه محمد و اخوند مسیحی فسانی و دیگران بود نسبت ارادت
بسلطه مشایخ درست نموده در لباس ایشان منیریت بنجابت عالی فطرت
و صفاتی طوبیت و خجسته اخلاق بود و قبولی عظیم در ولها داشت پیوسته دوستی
و مصاحبت با فقیری نمود تا آنکه در استیلاهای افغانه بشیراز درجه شهادت
یافت شعر بنجابت نیکو گفتمی این چند بیت ثبت شد +

دو عالم را جزای قائل من نه خدای من	که بس باشد همین زوق شهادت جویم بانی
------------------------------------	-------------------------------------

<p>بدن مصروف و افروخته با ما آن نفس و من موع چون نفسی نفسی اثبات است از مردون می ترسم گذشتن از سراب هر دو این حدیثی فرود</p>	<p>خیال دو هم با سحر و دلیل من عصای من بقای من حج شمع کشته باشد در فضای من ز آری بهت در با ترنگ و دشت پای من</p>
--	--

در نظم اشعار ترکیب شخص اوست :

و گیرید السادات و الافاضل میرزا مهدی نسایه بود منصب شیخ الاسلامی
با ایشان مرجع شد و بغایت جلیل القدر و سلسله ایشان در آن بده بجلالت
حسب و نسب مشهور اند با فقیر محبت و الفتی تمام دشت و اولاد و احفاد آن
سلسله هم از مستعدان و معاشران من بودند و آن سید عالی شان نیز در فتنه
شیراز بدرجه شهادت نایز گردیدند

و دیگر از مستعدان سکنه شیراز که در این تمام دشت میرزا ابوطالب شولستانی
بود سلیقه و دست در اخلاق ستوده و دشت با صحبت مستعدان و مذاکره علوم
و عبادات میگذرانید و بعد از حرکت فقیر از آن ولایت باصفهان با وجوب
بود همیشه ابواب مصداق بود و در کتابها و دستاویز بسیار می نوشتند
معتبر را جمع نموده بود :

وقتی در اصفهان مکتوبی از دی رسید و در ضمن آن سوال از جمال الدین
عبد الزراق اصفهانی و پسرش کمال الدین اسمعیل نموده و خواهش محاکمه
بر شد ایشان که آیا سخن کدام یک همچنان دارد فرموده و در آن مکتوب
مسئله بود که در میان جمعی بر این ترجیح معکوس است و طرفین رضایحاکمه
دارند نیز بواسطه او نوشته این قلمه نمیم را در این صفا علیچ ساری در فرستاده

عنوانی

دوش از بر یاری کم و لم شفیقه است
 آمد بزم قاصد فرخنده سروشی
 نشرش نتوان گفت که سلکیت گوهر
 بکشوم و بر خواهم و سنجیده و دیدم
 کام و زردین ناحیه عاشق نجانرا
 القصد درین سکا یاران در گروند
 این شعر در آورده آن شعر را
 ریاضی شبه انداخته یاران مجادل
 بکشادلی پاسخ سنجیده پر خویش
 مجبورند آن مرده بدست نگرستم
 دیدم که دولت و قلم آن دو شهنشاه
 آن هر دو بفضل است بران و بلا
 غزالی بر مطلع شان مهر سپر است
 شعر شعرائی که قرینید با ایشان
 در جنگ دبیران قوی نخی استلما
 جمع آنهمه اتقان باطناف که نمود
 بر صفی ز مشکین تم آن دو گهرنج
 اما چو کسی دیده انصاف و کشاید

در شرح کمال خردش ناطقه است
 بانامه عذبی که مگر آب زلا است
 هر سطر از ان در نظم محفده است
 کز بنده ری حاصل آن نامه سوا است
 غوغا لبه شعر جمالت و کدالت
 در حجت ترجیح یکی زین دو جدا است
 یکسو نشد این مشغله امر و دو است
 که کلاک تو حکمی که رسد چی مش
 سیزم خیالم که سپهرش ته با است
 که معجزه گفتن نتوان با است
 در ملک شوکتشان که با است
 در حمله آن هر دو برز اوه خیالست
 سیرانی مصرع شان تیغ با است
 نسبت بگهر سنجی آن هر دو با است
 پرچم و خرد آن هر دو با است
 پیشروم شان و شیه بر روش با است
 چون عارض خوبان خط و همه با است
 این مطلع من آئینه شاید با است

در شعر جمال اریچه جمالی کماست
 لفظش بصفایینه شایسته
 هر نکته سرشته او نماند مشکست
 فیض رقص از عرق غیب سرشته
 صد باره سر تا سر نوایش گذشته
 در غوره گر رشحه او صد مرتبه بان
 آینه آفتون گریه جمالست و نیکن
 نیستی در آینه الی دو سینه در خیزش
 ز میانه این بود که مخلوق معانی
 معیار کمال من رب با برین گران
 با این همه نوشته شب هفتم شبال

آمانه بزیمانی ابرار کماست
 معنی بشکویمیت که طغرای جلاست
 هر نقطه او شوختر از چشم نمرالست
 مدقلمش در افق فضل بلاست
 لیلیست که تا تقسیم غنچ دولاست
 الحق رگ او بر قلمش سحر نوالست
 تکمیل همان طرز و روش کار کماست
 این است که گفتیم و جز این محض جداست
 آختره خطاب می از اصحاب کماست
 در پله میزان خود اندیشه وبالست
 با این هزار و صد و سی و دو بلاست

دور دارالعلم شیراز بسیاری از مستعدان و اهل عرفان با من معاشرت نمودند
 که ذکر ایشان بوجوب الطناب عظیم است و هوای بلده با و مانع موافقت تمام دارد
 چنانکه بر سر پیشین بطلان و طرد و طلال حادث نمیشود و در ایام است
 سخن از صلوات و میراث بسیار کرده و آن مقدار از کتب مختلفه و فنون متنوعه بشر
 در آن در آنجا که در آن مشیر است و گویای کوشهای و نشین و مکانهای
 آنرا شرح نموده با اسباب صحیح نامی بنویسید هشتم *

سید سید محمد میرزا

در این روز که در این شهر است و در این روز که در این شهر است
 در این روز که در این شهر است و در این روز که در این شهر است

بقوت تمام براندام خود میزد و خون از روی جانم میبارید و این کار می نمود
 برین و سرور روی خود داشت و همچنان در آن کار بود هر چه که بر خود میسر
 ظاهر میشد که راحت و لذت می یابد و اصلاً سخن نمیگفت از حال او پرسیدند
 گفتند اسمعیل نام دارد و کسی عاشق بود او و وفات یافت چون این گویا
 بیوش شد چون بخود آمد همچون شده بود چاره برورید و کار او بگیرفت
 چند روز است که درین کار است گفته مرا کار او از دست است چنانکه گفتند
 فوئیس سجد است که کار او دستش بیرون کردن بغایت مشکل است
 چندین کس او را افکندند و خود گفتند که کار او بگیرند عجز کرده و حاکمی مرشد
 که گفتند اگر کار او بگیریم همین محطه خواهد مرد پس او را واگذشتند و مجیب
 انیست که زخمی که صبح بر خود زند اگر دیگر باره بهمان موضع از زبانت
 آید پناه میاید پس متفحص حال او شدیم بعد از سه روز و بیرون شهر کار
 بر روی او رسیده اشامی او قطع شد و بنفیه پناه میاید

در کوه شهادت آرزو مند همه	آنگاه غم عشق گزیند همه
باز سینه سپاه او سپید نمید	در معرکه دو کون فتح از عشق

حرکت از شیراز به بیضا

بکرید الا فاضل سید علی خان نرین از بیضا فایز گاه
 پس از شیراز به حال بنیامی فارس حرکت کرده در راه عمارت
 نهادند اما مشکلست برقراری معموره بسیار در آن راه
 همه نهامی کیفیت و شکار گاههای خوش بماند

و در اینجا بود سید فاضل اویب حبیب جلیل نخری صدر الدین سید علی خان بن
 سید نظام الدین احمد حسینی رحمه الله وی از اخا و استاد البشیر امیر غیاث الدین
 منصور شیرازی علیه الرحمه و فاضلی جامع و در علوم ادبیه بیگانه روزگار بود شعر
 عربی را بسیار نعت و متنانی که باید گفتی و صاحب دیوان ست و در سنجیدن
 و قیاق شعر عربی مثل او ندیده ام و از مصنفات اوست شرح مسبوط بر حقیقه
 کامله و کتاب بدیهه و نخبه آن بنیاد عالی نسبت و ستوده و صفات و احوال
 نامیده روزگار بود از کرمه معظمه باصفهان آمد و از سلطان منصور احترام یافت
 منصب صدارت را داده تفویض بآوردند خوانندگان آن منصب
 کوششها کردند و وسيله با برنگینتد علوم است آن سید عالیشان از معامله
 دنیا طلبان پهلو تهی نموده بشیر زو و بیاض رفته حرکت گزید تا رحمت ایزد
 پیوست القصه چند روز صحبت ایشان فیضیاب شدم و مودت و عاطفته
 تمام بمن داشت *

و حاجی نظام الدین علی انصاری از صفهائی نیز در آن محال متوطن بود نزد
 من آمد و بیانشه شرح نخری و استاد بهار صدف پرده است و در میان لغت
 عظیمه بدید آمد و او لغایب عمیده خصمان و محالی فطرت و از دنیا گذشته
 و جهان دیده بود و من علامه بر امور عامه شرح تجرید و رساله تحقیق عنایه
 و رساله منطوق را در اینجا نوشته ام
 و در آن محال دانشمندی آنچیز من بود که بر او دستور گفتند که در کماوت
 هموس است که علمای خود را دستور خوانند با سن آشنا شد و تحقیق اصول

و فرسوخ را اختیار آن مذہب آنچه میدانست از وی کردم بجزیب نمودم گاه بود
و طبیعی مستقیم و زهدی کمال داشت :

و از آنجا باروگان فارس رفتیم مولانا عبدالکریم اردکانی را که از عباد و علماء
دعوت و اعداد و حروف بود و در نجوم و ستارگان عالی شست بدیدیم و مدتی معاشر
و هم صحبت بود و از وی استفادہ بعضی نحو امض کرده ام و در همان آوان
در سن نو و ساگی رحمت حق پیوست :

و در آن قصبه میر عبدالبنی اصفهانی را که ساکن کابم فیروزفارس بود بدیدیم و مدتی
معاشر بود وی سید صالح ادیب محدث فقیه بود و تتبع بسیار داشت در آن
آوان رساله در مواریث نوشته بود بنظر فقیر رسانید بجایت منقح نوشته بود :

مراجعت بشیراز

حرکت از شیراز بنام ذکر شیخ عارف شیخ سلام اللہ - ورود ببلد کازرون

و از آنجا باز بشیراز معاودت کردم چون در بین مطالعہ کتب مختلفہ بعضی کلمات
نادره و تحقیقات شریفه و فوائد جلیله نصیب دریافت میشد کہ ہر وقت ظفر
بر آنہا میسخت و کمتر کسی را از متتبعین روزگار حاصل میتواند شد و بخاطر
قاصر نیز بسیاری از فوائد و نکات شریفہ و تحقیقات عالیہ متفرقہ میسر مید
خواستم کہ مجموعہ مرتب سازم کہ مثل بزفالیس و نوادر باشد بر جوامع مشہورہ
افاضل سلطت راجع آید پس شروع در تحریر آن کردم و بعد از کمر موسوم ساختم
و بتدریج آنچه لایق سیاق آن بود در آن مندرج میشد و در سفر فارس تقدیر
از آن نوشته شد و همچنین تا ابتدای سال خمس و شصتین مابہ بعد الاصل

تختیاری هفت هزار بیت رسیده بود که در آن سال ساجه اصفهان روی داد
 و با کتا سجانز فقیر و اسنچه بود بعبارت رفت و مرا بر تلف شدن آن نسخه تا سفت
 چه اگر انجام می یافت و بنظر افاضل جهان میرسد آنرا لایق ذخیره خزان
 سید عالمین قدر شناس می یاقند *

با بجزله از شیراز بلیده فسا که از گرمسیرات فارس است رفتم و از آنجا عزم بلیده
 کازرون کردم در آن حدود حقیقت حال عارف ربانی قدوة الکاملین
 شیخ سلام الله شولستانی شیرازی که در آن حدود انزوا از خلق گزیده در
 کوچه مقام گرفته بود در یافتن و سخنش شتافتن و از آنچه تصور حال کبری
 اولیا نموده بودم و در جهان نشان ایشان که دریافت شود او را زیاده یافتن سلسله
 مشایخ نمی تا بعرف و کرمی قدس الله ارواحهم تسق النظام بود با بجزله
 چندمی در قرینه که قریب بان مقام بود توقف داشتیم و روز با او را ک سعادت
 خدمتش میکردم تا آخر با عدم قابلیت ارادت و اخلاص مرا که از صفاتی طو
 بود قبول نمود و شفقت و عاطفت کریمانه فرمود چند شبانروز در همان مکان
 بسر بردم و تمنای آن بود که در همان مقام ایام حیات بگذرانم رضایند او از آنجا
 بنوازش بسیار رخصت فرمود و تا این زمان توفیق حصول سعادت می اگر تفسیر
 شده باشد از برکات همت و نظر اشفاق آن یگانه آفاق میدم
 در بیان باین مضمون ناطق است *

هر گم که یاد روی تو کردم جوان شدم کز ساکنان در گم سپر مغان شدم	هر چند پیر و خسته دل منا توان شدم آنروز بر دلم در معنی کشوده شد
---	--

پس بکارزون رفتم از اعیان آن شهر خواجه صام الدین گانزونی بود و برادر بزرگوار
 روزگار دیده ام و بامن دوستی تمام داشت و از طلبه آن شهر مولانا محمدریوسف
 عارف گانزونی بود براتب متداوله مربوط و خطی بغایت نیکو داشت و طبعش
 قادر بر نظم و بغایت درویش منش و پاکیزه اخلاق بود در ایام هتیلیامی افغانه
 بشیر از رحلت کرده

وصول بشوستان جهرم

رسیدن ببلده داراب - درو و ببلده لار - در آمدن به بندر عباسی
 و غرض سفر حجاز و روانه شدن از راه وریا - اقامت در بساطل عثمانی
 و درو و بسطط - درو و بحرین - درو و بندرکنک

پس از آنجا بشوستان و ببلده جهرم رفتم و از صلی او علمای آنجا میر عبدالحسین شیخ مولانا
 محمد صالح بود بصحبت ایشان رسیدم هر دو از محدثین ثقه بغایت پر مهر گار بودند
 پس بداراب که از منزلت آن گرم سیرت رفتم و احوال بغایت خرم در آنجا
 رساله لوامع مشرقه در تحقیق معنی واحد و وحدت و چند رساله دیگر در نحو
 مسائل الهیه در آنجا نوشته ام

پس سخته لار رفتم از اعیان آنجا میرزا اشرف جهان لاری بود مروت و کنت
 بسیار داشت و خالی از فطانت و استعدادی نبود

و هم از اعیان آن بلده بود میر محمد تقی لاری مشهور که صاحب دستگامی عظیم
 و از دنیا داران روزگار بود و دنی از چاکران و گماشتگان او صاحبان مال
 و جاهی موفور بودند و هر دو بامن مودت و الفت بسیار داشتند میرزا اشرف جهان

در آخر سال که بخت اشرف رسیدم آنجا دیدم که ترک و بنا کرده بلباس فقرا در آن
 آستانه مقدسه مجاور بود و همانجا مدیون شد و بهم در او آخر که نوبت دیگر به لار
 وارد شدم میر محمد تقی مذکور فوت شده پسرش میر محمد نام که بغایت اهل
 ستودن و صفات بود از حوادث روزگار محتاج بقوت شبان روزی شده در زمرة
 مستحقین آن شهر بود *

و از آن فاضل آن بلده مولانا نصر الله لاری بود تلذذ در خدمت بسیاری از مشائخ
 فضلا نموده و در فنون علم مهارت داشت و در آن بلده تا بوم انقلب بمن
 صحبت میداشت *

پس از آنجا به بندر عباسی رفتم چند کشتی روانه مکه معطر بود مرا هم مهمت مصر
 آن شد که با طویل راهی گزید بود اختیار آن سفر کنم بکشتی در آیدم بواسطه
 و او شعاع کشتی مزاج مرا فاضل ساخت و در بنجی سخت کشیدم و پس از چند روز
 باران و طوفانی عظیم شد مردم کشتی طمع از حیات بریدند بحق تعالی نجات آن
 و بعد از مشقت و مصیبت بسیار یکی از سواحل عمان رسیدیم عمانیان که
 اکثر خواجه و قطاع الطریق بجزند کشتی بگیرند و اموال بغارت بردند و مردم را
 و در آن صحرانگذاشتند و بر نهند پس از چند روز به مشقت تمام به بکت که بسقط
 مشوره در شهرهای ایشان ست رسیدیم و مدت یک ماه توقف کردیم که اندک
 از آنجا که اصل آمد و در آن سال موسم سفر چهار ماونت آن نهادیم مردم را
 کردیم زنا پاره کشتی سوار شده بخزیره بحرین آیدیم سکنه آنجا اهل زبان و صلحا
 میباشند که علوم عربیت و فقه و حدیث را بیچله روایتی دارد و از علم